

صدای من ...!

گروه سرود مدرسه برای اجرای برنامه در سالن مرکزی شهر آماده شده بود. هوا خیلی سرد بود و مردم مدتی در هوای سرد منتظر مانده بودند. بسیاری جمع شده بودند. رهبر گروه در جای خود مستقر شد. در این میان یکی از اعضای با خود اندیشید: «در این سرما نمی توانم بخوانم. پنجاه نفر در گروه وجود دارد، پس اگر من فقط دهانم را باز و بسته کنم، کسی متوجه نمی شود!»

... و رهبر گروه کارش را شروع کرد، اما صدایی نشنید! آن روز همه مانند هم فکر کرده بودند. «اگر من نخوانم چه می شود؟»^۱

۱. هر بار این حکایت را مرور می کنم، خاطره ی گفتگوئی در یادم می آید که در یک عصر جمعه در منطقه ی لالون و با یکی از دوستان داشتم. زمانی که من از نیازها و دردها و جهل های جامعه می گفتم و این سوال که ما چه کنیم و سهم ما در رفع این باید ها کجاست، و دوستم که از هوای سرد جامعه می گفت و ترجیح این که اگر ما نخوانیم بهتر است، چون کمتر به حنجره ی مان فشار می آید!! ... و بعد ها برای دوستم چنین نوشتم:

برادر عزیزم. من فکر می کنم خدا حجت را بر شما تمام کرده، همه ی ابزار را برای کمک به جهل ها و ناراستی های جامعه در اختیار شما گذاشته است. مقبولیت، جایگاه علمی، شأن خانوادگی، شرایط مالی مطلوب، حمایت گرانی در خدمت و ... الحمد لله توفیقاتی برای دستگیری های مالی و جسمی نیازمندان دارید. من نمی دانم شاید توفیقات بیشتری هم داشته باشید ... اما به من بگوئید برای جهل اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی جامعه مان چه کنیم. جهلی که با نماز ها را کاهل نماز و بی نماز، با غیرت ها را کم غیرت، با حیا ها را کم حیا و انسانها را خود محور و مصلحت اندیش می سازد، چه کنیم. جهلی که برادران و دوستان چندین ساله را به خاطر چند ملیون به جان هم می اندازد. جهلی که فقیر ترین آدمها را مجبور می کند حداقل درآمدهایشان را دود سیگار و قلیان کنند و پوشیدن لباس برند را ارزش و به سخره گرفتن باورها را نشانه ی شادی می نمایند. این که این شرایط ثمره ی خطاهای چه کسانی است یا نتیجه ی تدبیرهای یا کوتاهی های چه کسانی، نمی تواند مرا آرام کند. به من بگو چه کنم، تا همه ی ایستادهای این گروه سرود به بی صدائی نگذرد!